



نشریه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی رسام

دانشگاه فرهنگیان بوشهر | پردیس علامه طباطبائی

سال سوم | شماره سیزدهم | فروردین ۱۴۰۱

## در این شماره می‌خوانیم...

دانشگاه فرهنگیان عقب‌مانده از قافله!

جذب بهترین‌ها برای عرصه تعلیم و تربیت

آیا اقدامات دولت رئیسی برای مردم محسوس خواهد بود؟

زرد شدن جامعه اسلامی ایران

۲۵ سال به قامت تاریخ

خوان رهایی

... و



صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان، پردیس علامه طباطبائی بوشهر  
مدیر مسئول: محمدعلی صالحی  
سر دبیر: عرفان قاسمی قاسموند

هیات تحریریه: محمد شیروان، ابوالقاسم دربین، محمدحسن لادنی، علی عبدالله پور،  
رضا کیانپور، آرمین زاهدی، ابراهیم عرب، علی شهبازی، رضا زائری، محسن طالب نژاد،  
پارسا صف آراء، جواد وثوقی فرد، مهدی علیاری، حسین خادمی، عرفان قاسمی قاسموند

ویراستار: علی راستگو  
ویراستار انگلیسی: محمد مهدی علمدارلو  
طراح جلد و لوگو: اسماعیل جهانگیری جاوید  
طراح و صفحه آرا: علی شهبازی

## فهرست:

۲	سخن سردبیر
۳	دانشگاه فرهنگیان، عقب مانده از قافله!
۴	جذب بهترین ها برای عرصه تعلیم و تربیت
۵	شناخت دانش آموزان با اختلال نقص توجه و بیش فعالی
۶	اقدامات مهم دولت رئیسی
۷	عملیات اربیل و قدرت اطلاعاتی ایران
۷	زرد شدن جامعه ایران اسلامی
۸	خوان رهایی
۸	روژه، یک عامل سلامت
۹	بگشا چشم
۹	آسمان بی غروب
۱۰	ای دل اگر عاشقی، در پی عطار باش!
۱۱	۲۵۰ سال، به قامت تاریخ و نقش هویت دهی آن
۱۲	معرفی و نقد فیلم روز صفر
۱۳	اجوبه الاستفتائات
14	Animal Farm
15	The Boy in the Dungeon
16	Useful Games in Teaching English



### به نام نازل کننده بالاترین سخن‌ها

همچنین تاربرگ اینستاگرام نشریه روند تازه ای را آغاز کرده و تولید محتوای گسترده آنجا هم انجام می شود و همینطور در دیگر بسترهای مجازی. از نگاه شما عزیزان صمیمانه سپاسگزار خواهیم بود. متناسب با این روزهای بهاری، چند بیتی تقدیم نگاه زیبا پسند شما بزرگواران می کنم:

نوبهاری که درختان سبز را پوشیده اند  
نوگلی با بلبلی در گفت و گو رقصیده اند

عید آمد فصلِ شادی فصلِ لبخندِ زمین  
نور و باران تازگی را بر زمین بخشیده اند

دانه ها از خاکِ مادر شاد و خرم زاده اند  
چشمه ها هم با لطافت از زمین جوشیده اند

هر زمستان را بهاری در کمین است و چنین  
در مسیر نو شدن چرخ و فلک گردیده اند

✍ عرفان قاسمی قاسموند



«ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» (قلم/۱)

سلام و درود بر شما بزرگوارانِ فرهیخته، مخاطبان نشریه دانشجویی رسام!

مجددا سال نو را تبریک عرض می کنیم و همچنین آرزوی قبولی طاعات و عبادات شما عزیزان را داریم.

خداوند دانا را سپاسگزاریم که ما را یاری فرمود تا نشریه رسام را به این مرحله برسانیم و هم به او امیدواریم که این نشریه به مراتبی عالی تر خواهد رسید.

نشریه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی رسام، با هدف ارائه مطالبی در ذیل همین عناوین (فرهنگی، سیاسی، اجتماعی) شکل گرفته و در این مسیر تا به امروز تداوم داشته است. هر کدام از این عنوان‌ها، خود شامل زیرشاخه های گسترده ای هستند؛ مثلا مطالب هنری، ادبی و آموزشی در ذیل بخش فرهنگی قرار می گیرند. و البته همه ی عناوین با هم مرتبط اند و از هم جدایی ناپذیرند.

همانطور که می بینید، رسام از این نسخه، یعنی نسخه سیزدهم دستخوش تغییرات عمده‌ای شده است. تغییراتی که با توجه به بازخوردها و پیشنهادات شما فرهیختگان نیاز بود صورت گیرد. طبیعتا در پی این تغییرات شاهد پیشرفت همه جانبه نشریه هستیم و سعی ما بر این است که در نسخه های آینده، بیش از پیش رشد کنیم، ان شاءالله.

در این مسیر، انتقادات، پیشنهادات و نظرات سازنده شما عزیزان را از صمیم قلب خواستار و پذیراییم (راه های ارتباطی در صفحه آخر درج شده اند).





نیست که دانشجویان بعد از فراغت از تحصیل ارتباط خود را با مجموعه آن قطع کنند. دانشگاه فرهنگیان یک مجموعه ماموریت محور است که معلمان آینده کشور را پرورش می‌دهد. آیا مسئله کیفیت آموزش به معلمان آینده کشور در این تصمیم لحاظ شده است؟ از طرفی همه دانشجویان امکان حضوری شدن را ندارند. برای مثال پردیس علامه طباطبایی (ره) بوشهر فقط ورودی‌های آموزش ابتدایی ۹۷ و ۱۴۰۰ را برای آموزش حضوری فراخوانده است. پس باقی گروه‌ها چه می‌شوند؟ بهتر نبود با یک برنامه‌ریزی دقیق و موجه، به جای یک تصمیم سرعتی و تامل برانگیز، بازگشایی به نحو بهتری صورت می‌گرفت؟

البته اخباری نیز از بازگشایی کامل با حضور تمام دانشجویان به گوش می‌رسد که باز برمی‌گردیم به ابتدای صحبت. آیا دانشگاه‌ها با توجه به شرایط فعلی می‌توانند با رعایت کامل پروتکل‌های بهداشتی تمامی دانشجویان را در خوابگاه‌ها ساکن کنند؟

الله اعلم



هفته گذشته نامه‌ای به رئیس محترم جمهور، جناب آقای دکتر رئیسی، توسط ۶۶ دفتر بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان نوشته شد؛ با محوریت مصوبه ستاد ملی کرونا در مورد بازگشایی دانشگاه‌ها که به بررسی مشکلات این مسئله می‌پرداخت. قصد داریم در این یادداشت مختصری من باب بازگشایی دانشگاه‌ها بصورت حضوری صحبت کنیم.

بازگشایی دانشگاه‌ها قطعاً یک نکته خوبی است لیکن در این موقعیت که نه دانشجویان آمادگی حضوری شدن را دارند و نه پردیس‌ها، مسئله‌ای قابل تامل می‌شود. این بازگشایی در میانه ترم بهمن، بعد از حدود دو سال آموزش مجازی، به یک باره و همزمان با شروع ماه مبارک رمضان مسئله جالبی نیست و می‌توانست با برنامه‌ریزی بهتر انجام شود. برای مثال، بعد از اتمام ترم گذشته دانشگاه‌ها اطلاع‌رسانی می‌کردند که ترم بعد حضوری است تا هم دانشجویان و هم پردیس‌ها خودشان را آماده این بازگشایی می‌کردند.

دو سال از غیرحضوری شدن دانشگاه‌ها می‌گذرد و شرایط با گذشته تفاوت دارد. برای مثال سال ۹۸ در دانشگاه فرهنگیان پردیس علامه طباطبایی (ره) بوشهر در هر اتاق حدود ۸ الی ۱۴ نفر حضور داشتند. سال ۱۴۰۱ تعداد ورودی‌ها در تمام گروه‌ها افزایش داشته و ظرفیت خوابگاه هم تغییر چندانی نکرده است و قطعاً این بازگشایی به منظور رفع تمام پروتکل‌های بهداشتی نیست. حال چطور می‌توان این تعداد دانشجو را در همان خوابگاه‌ها و همزمان با رعایت پروتکل‌های بهداشتی سکنا داد؟ سایر پردیس‌ها نیز وضعیتی مشابه دارند.

از طرف دیگر، دانشگاه فرهنگیان یک دانشگاه معمولی



این حرفه شده‌اند و بعضاً مخالف ارزش‌های حیاتی دین و جامعه هستند. پس بنابراین آزمون کنکور هم نمی‌تواند بهترین‌ها را وارد دانشگاه فرهنگیان کند.

اما یک راه حل وجود دارد؛ در کشور ما بعضی از نهادها هستند که نیروی مورد نیاز خود را از راه‌های مستقل جذب می‌کنند مانند نهاد های نظامی و اطلاعاتی و این نهاد ها از نظر داشتن نیروی متخصص و متعهد در بهترین وضعیت قرار دارند. بنابراین می‌شود جذب دانشجوی دانشگاه فرهنگیان را از کنکور جدا کرد و یک فرآیند مستقل را برای آن ایجاد کرد فرآیندی که به جای تمرکز روی کنکور تمرکز خود را روی مصاحبه و گزینش بهترین افراد قرار دهد.

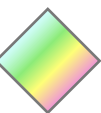
مثلاً از زمانی که دانش‌آموز وارد کلاس دوازدهم می‌شود از افراد متقاضی ورود به دانشگاه فرهنگیان دعوت شود و در طی یک سال با بررسی سوابق تحصیلی افراد و همچنین گزینش و مصاحبه‌های تخصصی بهترین‌ها را انتخاب کرد (چون فرصت زیادی وجود دارد، می‌شود بهترین‌ها را شناسایی کرد) و در آخر بین افرادی که شایستگی لازم را دارا بودند یک آزمونی گرفته شود و تعداد افراد مورد نیاز را وارد دانشگاه کرد؛ و به این ترتیب می‌توانیم بهترین نیروی ممکن را وارد دانشگاه فرهنگیان و عرصه تعلیم و تربیت کنیم. این هدف محقق نمی‌شود مگر اینکه نگاه مردم و مسئولین نسبت به جایگاه و شان معلمی اصلاح شود و به دانشگاه فرهنگیان به عنوان تنها جایگاه پرورش معلم بها داده شود.

وزارت آموزش و پرورش و در ذیل آن مدارس، یکی از معدود نهادهای تاثیرگذار در همه بخش‌های کشور و همچنین یکی از مغفول‌ترین نهادهای این کشور هستند. وزارتخانه‌ای که وظیفه تربیت افراد جامعه بر اساس ارزش‌های آن جامعه را بر عهده دارد. آینده هر جامعه را می‌توان در گوی اسرارآمیز آموزش و پرورش آن دید و به راحتی پیش‌بینی کرد که آینده آن جامعه و کشور به چه سمتی پیش می‌رود.

یکی از ارکان مهم آموزش و پرورش نیروی انسانی (معلمین) آن است که وظیفه پیاده کردن سیاست‌های کلی آموزشی و ارزشی آن جامعه را بر عهده دارند. بنابراین مهمترین وظیفه وزارتخانه، جذب نیروی کارآمد و متعهد می‌باشد که بتوانند وظایف خود را به خوبی در مدارس پیاده کنند و در نتیجه آن تربیت افراد جامعه به سمت مورد نظر پیش رود. اما در طی چند دهه اخیر در کشور ما توجه خاصی به جذب نیروی متخصص صورت نگرفته است و نتیجه آن می‌شود جذب نیرو به وسیله آزمون استخدامی و عدم توجه به علاقه و کارآمدی شخص متقاضی.

ظاهراً مسئولین سیاست‌گذار، تفاوتی بین کارمند ادارات و معلمین قائل نیستند که مانند سایر ادارات این چنین برای این وزارتخانه حیاتی نیرو جذب می‌کنند. جذبی که می‌شود آن را جذب فله‌ای نامید! در همه کشورهایی که آموزش و پرورش قدرتمندی دارند، جذب و استخدام معلم یک فرآیند پیچیده و سخت می‌باشد و بهترین و متخصص‌ترین افراد را معلم قرار می‌دهند تا بتوانند به بهترین نحو ممکن، دانش‌آموزان را آموزش دهند. آیا با آزمون استخدامی و پاسخ دادن به چند سوال بی‌ربط به آموزش و پرورش می‌شود بهترین را انتخاب کرد؟

پس بهترین و موثرترین روش تربیت و استخدام معلم، بها دادن به دانشگاه فرهنگیان است؛ دانشگاهی که وظیفه‌اش تربیت نیروی متخصص است. اما آیا باز هم با یک آزمون کنکور و یک مصاحبه بسیار سطحی می‌شود بهترین افراد را وارد دانشگاه فرهنگیان و عرصه معلمی کرد؟ مشکلی که دامن‌گیر دانشگاه فرهنگیان است وجود دانشجویانی است که صرفاً برای دریافت حقوق و استخدام شدن وارد



برنامه ریزی، مدیریت زمان و مسئولیت پذیری در نبود مهارت خودکنترلی رخ می دهد. دانش آموزانی که خلاقیت ندارند یا در حافظه فعال و گفتار درونی مشکل دارند از ضعف در کارکردهای اجرایی رنج می برند.

از دیگر نشانه های بارز این اختلال جنب و جوش زیاد، تحرک بالا و حواس پرتی می باشد که نسبت به دانش آموزان عادی در سطح بالاتری قرار دارد. علائم ذکر شده حداقل باید در دو محیط از سه محیط خانه، اجتماع و مدرسه مشاهده شود.

انواع درمان به طور کلی دو نوع درمان اصلی برای مبتلایان استفاده می شود:

(۱) دارودرمانی (۲) رفتار درمانی

مصرف داروی ریتالین به عملکرد بهتر ناحیه پیش پیشانی مغز و بهبود کارکردهای اجرایی کودکان کمک می کند؛ همچنین در افزایش توجه و تمرکز نقش دارد. کودک با کسب مهارت های زندگی و خودمراقبتی در قالب جلسات رفتار درمانی به افزایش کیفیت در زندگی دست پیدا خواهد کرد.

مدیریت دانش آموزان ADHS

ما معلمان باید نحوه شناسایی، برخورد و مدیریت این نوع دانش آموزان را بدانیم؛ از این رو به نکات دهگانه زیر اشاره می کنم:

(۱) با مشاهده علائمی که ذکر شد، حتما اولیا را در جریان گذاشته و به روانشناس ارجاع دهیم.

(۲) نه تنها با مصرف دارو مخالفت نکرده بلکه اولیا را نسبت به فواید و ضرورت آن آگاه کنیم.

(۳) کوچکترین دستاوردهای آنان را بلافاصله با تشویق های کلامی یا غیر کلامی مورد توجه قرار دهیم.

(۴) از تحسین های کلی (آفرین پسر خوب) خودداری و تحسین را به طور جزئی و به کارهای انجام گرفته اختصاص دهیم.

(۵) انتظارات و قوانین کلاس را به صورت شفاف و واضح برای آنان توضیح دهیم.

(۶) از هرگونه اخراج کردن، برچسب زدن یا تحقیر کردن این دانش آموزان پرهیز کنیم.

(۷) برقراری ارتباط چشمی با دانش آموزان در حین تدریس، به افزایش توجه و تمرکز آنها کمک می کند.

(۸) تزئینات کلاس در حد معمول باشد تا موجب حواس پرتی دانش آموزان نشود.

(۹) با آموزش هوش هیجانی مهارت درون فردی و بین فردی آنان را ارتقا دهیم.

(۱۰) به اظهار نظرات و گفته های آنان توجه کرده و اهمیت دهیم.

نظر به اینکه معلم امر خطیر تعلیم، تربیت و آموزش را برعهده دارد، یکی از اثرگذارترین افراد در زندگی دانش آموزان به حساب می آید. حال اگر معلم به دانش روز مجهز نباشد، نه تنها به نسل آینده خدمتی نکرده، بلکه زمینه بروز مشکلات عیددی ای را فراهم می کند.

یکی از موارد مهمی که معلم باید به آن اشراف داشته باشد، شناخت اختلالات رایج در کودکان است.

در این مقاله قصد داریم شما را با یکی از شایع ترین اختلالات در دانش آموزان ابتدایی، یعنی اختلال نقص توجه و بیش فعالی (ADHD) آشنا کنیم.

علت و زمینه پیدایش

طبق جدیدترین تحقیقات، ژنتیک فرد ۷۶ درصد نقش دارد. همچنین مصرف بی رویه و اعتیادآور الکل در دوران بارداری ریسک تولد کودک با این اختلال را افزایش می دهد. بر اساس نظریه های مختلف قسمت پیش پیشانی مغز در کودکان مبتلا دچار نقص در کارکرد می باشد.

کمبود اکسیژن نوزاد حین تولد، مسمومیت با سرب، کم خونی و فقدان ویتامین های گروه ب، از علل پزشکی این اختلال به حساب می آید.



افسانه ها و اشتباهات رایج

ابتلا به این اختلال به علت مصرف شکر، شکلات و کاکائو، افسانه ای بیش نیست که از قدیم الایام در میان مردم عامه و حتی متخصصان رواج داشته و هیچ شواهدی آن را تایید نمی کند. به طور کلی نوع تغذیه یا سبک فرزندپروری هیچ نقشی در ابتلا ندارد.

علائم و نشانه ها

هر انسان سالم، طیفی از "کارکردهای اجرایی" دارد که مانند یک چتر بر هیجانات، گفتار، حرکات و رفتار نظارت می کند.

راسل بارکلی، از بزرگترین پژوهشگران این حوزه، معتقد است که کودکان بیش فعال دارای ۳ نشانه اصلی هستند:

(۱) ضعف در بازداری پاسخ

(۲) فقدان مهارت خود کنترلی

(۳) نقص در کارکردهای اجرایی مغز

پاسخ های آنی، بدون فکر و تکانشی به محرک های محیطی به ضعف کودک در بازداری پاسخ دلالت می کند. عدم توانایی



## آیا این تغییرات برای مردم محسوس خواهد بود؟

(در رابطه با مهم‌ترین اتفاق سیاسی سال ۱۴۰۰)

سال ۱۴۰۰ باید به دو قسمت تقسیم شود. یک قسمت آن، دوره آقای روحانی است که من اتفاق خاصی نمی‌بینم و تکرار همان ۷ سال و نیم قبل بود. قسمت دیگر سال اما تحولی است که با آمدن دولت جدید انجام شد. در شش ماهه دوم سال که دولت مردمی آیت‌الله رئیسی آمد، ما شاهد تحول و تغییر در سیاست‌های خارجی کشور شدیم؛ به طور مثال ما سال‌ها منتظر بودیم که عضو سازمان همکاری‌های شانگهای شویم، که از لحاظ امنیتی و اقتصادی اهمیت فوق‌العاده‌ای برای ما داشت. قبل از این ما اجازه ورود به این سازمان را نداشتیم؛ اما با آمدن آیت‌الله رئیسی به این اجلاس دعوت شدیم.

در متن دعوت‌نامه ترکمنستان کلماتی را با رغبت نوشته بودند. ترکمن‌ها کلمه‌ای دارند به نام «خاکسار»؛ یعنی کسی که قهرمان، پهلوان و مردمی است. در دعوت‌نامه آیت‌الله رئیسی کلمه خاکسار را آورده بودند. یعنی از دید ما شما یک قهرمان و پهلوان دوست داشتنی مثل شهید سلیمانی هستید.

با ترکمنستان که سال‌ها بر سر گاز مشکل داشتیم؛ این مشکل حل و در تاریخ ۱۴۰۰/۱۰/۱۰ در اوج سرما که اگر ترکمنستان به ما گاز نمی‌داد، دچار مشکل می‌شدیم، اما انجام شد. به علاوه سفر اخیر آیت‌الله رئیسی به قطر و رفتار با همسایگان مثل آذربایجان، تاجیکستان و دیگر کشورهای دنیا بسیار عالی بود. چرا که ما حدود ۸۰ درصد تجارت‌مان با کشورهای همسایه است، در نتیجه کار زیبایی که در دوره آقای روحانی مغفول مانده بود و توجهی به آن نمی‌شد، همسایه‌ها بودند. در زمان آیت‌الله رئیسی این اتفاقات مبارک در سیاست خارجی افتاد و برای همین توانستیم شش ماهه دوم سال صادرات عالی به افغانستان و عراق و دیگر کشورهای همسایه داشته باشیم.

## یارانه دهک‌های پایین جامعه سه برابر می‌شود...

(در مورد شاخص‌ترین اقدام مجلس در سال ۱۴۰۰)

مجلس در سال ۱۴۰۰ مصوبات بسیار خوبی داشت. به طور مثال مالیات بر خانه‌های خالی، اقدام ملی جهش تولید مسکن برای الزام دولت به تولید یک میلیون مسکن با وام ۴۵۰ میلیون تومانی، مالیات از ماشین‌های لوکس و خانه‌های گران‌قیمت و اقشاری که مالیات نمی‌دادند، این‌ها اتفاقات مبارکی بود که مجلس در ۱۴۰۰ انجام داد.

در سال پیش‌رو نیز بزرگ‌ترین اتفاقی که مجلس قرار است انجام دهد، این است که کشور به ده دهک تقسیم شود. خانواده‌های سه دهک پولدار حذف می‌شود، در عوض دهک‌های پایین جامعه، یارانه‌هایشان سه برابر می‌شود. و این اختلاف و شکاف طبقاتی که طبق آمار مراکز بین‌الملل در دولت قبل ایجاد شده بود، در دولت سیزدهم امید داریم به حداقل برسد.



وقتی شکمت گرسنه باشد از سفر خارج صحبت کردن موضوعیت نخواهد داشت. این گزاره را از زاویه دید امیرمومنان(ع) نگاه کنی یا مزلو تفاوتی ندارد. «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كَفْرًا» با سلسله مراتب نیازهای مزلو هر دو، یک نتیجه را در پی خواهند داشت. پس چه آن دوستی که یقه دیپلمات سفید می‌پوشد و تسبیح می‌اندازد، و چه آن عزیزی که تی شرت و شلوار جین بر تن می‌کند، از این زاویه هم‌درد هستند. اما چه شده که ما انسان‌های هم‌درد گاهی به جان هم می‌افتیم؟

زرد شدن جامعه یعنی همین که بحث روز جامعه بشود ورود بانوان به ورزشگاه. فقری که امیرالمومنین(ع) بیان می‌کند یا نیازهای ابتدایی مزلو برای ما حل شده است؟ اصلاً چه معنا دارد من دانشجو بنشینم در این رابطه قلم فرسایی کنم؟ احساس می‌کنم مجبورم، راهی ندارم جز این کار. چون جامعه‌ی من به من القا می‌کند که ورود بانوان به ورزشگاه اولویت دارد نسبت به جیب و شکم مردم کشورم. چون رسانه‌های مملکت این موضوع را جذاب‌تر می‌دانند. چون یک امام جمعه در خطبه نماز جمعه، جیب و شکم مردم را بی‌خیال شده و چسبیده است به این که بانوان در کنار مردها فوتبال نگاه کنند یا خیر؟ این است که علامه حکیمی در کتاب «قصد و عدم وقوع» به نحوی انتقاد می‌کند که به صورت سیستمی تحریم می‌گردد. او اولویت‌ها را خوب می‌شناسد، به همین خاطر به مزاج خیلی‌ها خوش نمی‌آید.

کارکاتور، وضعیت حال حاضر جامعه ما را نشان می‌دهد، رشد نامعارف. وقتی این اولویت‌ها جابه‌جا شد دیگر هر کاری می‌توان کرد. اختلاس کن، مردم را فریب بده، از جایگاهت سو استفاده کن، دیگر کسی کاری به کارت ندارد. اما این را به صراحت باید گفت که: برای من فرقی ندارد کسی با رنگ سبز و بنفش بر سر کار آید یا با عمامه‌ای مشکی. ما مردمان، هم‌دردیم. زنان هم باید به ورزشگاه بروند، اما مسئله من این نیست.

این عملیات در همان لحظه‌ای که صورت گرفت، توجه‌های زیادی را به خودش جلب کرد و این امر نشان دهنده این است که ایران اشراف اطلاعاتی بالایی بر کشورهای دیگر دارد. طبق منابع عراقی، عمر این ویلا هفتاد روز بود و ایران توانست در این مدت کم آن را شناسایی کند. همچنین یک مقام آگاه آمریکایی در مصاحبه با واشنگتن پست گفت: نظامیان آمریکایی حدس‌هایی در رابطه با فعالیت جاسوسی در این مکان زده بودند. این موضوع تاکید بر قدرت اطلاعاتی کشورمان دارد. درحالی که آمریکایی‌ها فقط حدس‌هایی زده بودند، نیروهای اطلاعاتی ایران به قطعیت رسیدند و آن را هدف قرار دادند. زدن این مقر با موشک و پذیرفتن مسئولیت آن، نشان‌دهنده اراده ایران برای اقدامات بعدی است. همچنین زمان حمله به این مقر جاسوسی در ساعت ۱:۲۰ بامداد نشان‌دهنده این است که ایران، اسرائیل را در به شهادت رساندن سردار سلیمانی سهیم می‌داند. همچنین این حمله برای کشورهای اطراف ایران دارای این پیام است که ایران تحمل فعالیت پایگاه‌هایی که در کشورهای اطرافش هستند را ندارد. موضوع وقتی جالب می‌شود که کسانی در داخل کشور، این حمله را نقد می‌کنند. آیا می‌توان رژیمی که در ترور شهید سلیمانی و شهید فخری زاده نقش داشته و بارها علیه ایران فعالیت کرده است و علنی اعلام می‌کند در حال آماده شدن برای اقدام علیه ایران است را دشمن خود ندانست؟ قبول نکردن اسرائیل به عنوان دشمن برای این افراد چه منفعتی دارد؟





ماه رمضان آمد و مهمان خدا شدیم  
از بخشش خدایمان غرق ثنا شدیم

درهای رحمتش گشوده شد به روی ما  
در آسمان بی کران او رها شدیم

از نو حدیث بندگی خواندیم برای دل  
مصدق آیه نحن نور الهدی شدیم

کاخ خراب روح را در ماه بندگی  
ویران نمودیم و با هم از نو بنا شدیم

با رمز قرآن کریم و عترت اهل بیت  
بال سفر گشودیم و سوی سما شدیم



## روزه، یک عامل سلامت رضا زائری

بدن انسان هورمون‌های مختلفی تولید و ترشح می‌کند. یکی از این هورمون‌ها، هورمون جوانی است. بدن انسان در هنگام گرسنگی شروع به تولید هورمون جوانی می‌کند. این ساز و کار بدین صورت است که اولین غذایی که وارد بدن شد، بلافاصله برود و صرف رشد اندام‌ها بشود. وقتی انسان گرسنه است، بدن او سلول‌های نیمه‌کاره را مصرف می‌کند و با این سازوکار بدن انسان در هنگام گرسنگی به سلول‌های سرطانی حمله کرده و آنها را مصرف می‌کند و اینگونه باعث کاهش سرطان می‌شود. مطابق سخن امام علی (ع) که می‌فرماید: «دو چیز در بدن جمع نمی‌شود، گرسنگی و بیماری». به این مضمون اشاره دارد که روزه گرفتن باعث کاهش ابتلا به بیماری در انسان می‌شود.

از دیگر فوایدی که روزه برای انسان به ارمغان می‌آورد، استراحت جسمی است. منظور از استراحت، دراز کشیدن و خوابیدن نیست؛ منظور این است که دیگر قلب لازم نیست بیش از اندازه فعالیت کند. ریه‌ها در معرض فشار و سنگینی تورم شکم نیستند. معده سنگینی نمی‌کند و...؛ اشخاص در ماه رمضان خود را سبک حس می‌کنند و فعال هستند. از فواید دیگر روزه می‌توان به کاهش دادن میزان کلسترول خون اشاره کرد. کلسترول از تجزیه چربی‌ها حاصل می‌شود و اگر این ماده از ۱.۵ تا ۳ گرم در یک لیتر خون تجاوز کند، در قلب و مغز، خطرات بسیاری را به بار می‌آورد.



یکی دیگر از فواید روزه را می‌توان کاهش اسید اوریک در خون، و در نتیجه کاهش بیماری نقرس دانست. اسید اوریک از سوخت مواد گوشتی به وجود می‌آید و در افرادی که پرخور و کم کار هستند زیاد دیده می‌شود. روزه باعث کاهش ابتلا به بیماری‌های قلبی نیز می‌شود.



کشم و بگشا  
بین آسمان و زمین  
دین مادر معرض آماج جنگ و پیکر است

ای محبان علی! یومِ وداعِ اکبر است  
نقش محراب علی امروز حکم خیبر است  
زهر، بی تاب است و عزرائیل می گرید چو ابر  
ای مکبر صبر کن، این سجده بار آخر است  
قوت شمشیر ضارب آنقدرها هم نبود  
لحظه ضربت گمانم ذکر او یا حیدر است  
چشم بگشا و بین ای آسمان بی غروب  
دین ما در معرض آماج جنگی دیگر است  
اشک شیعه پیکر پاک علی را غسل داد  
کوفه از امروز گویی کودکی بی مادر است  
از شکاف فرق حیدر آسمانها هم شکافت  
من یقین دارم که این آغاز روز محشر است

هرچه که بیش‌تر با شعر عطار مانوس شوید، بهتر خواهید فهمید که در پشت امواج تشویش و ناهمگونی، منظومه های منسجمی که لبریز از احساس، خیال و اندیشه است، آرام آرام پای در سرای دل می‌نهد و پرنده‌ی هوش را از قفس می‌جهاند. تا دل بخواهد قامت اشعارش بلند است؛ آنقدر بلند که به زیر طاق آسمان می‌رسد.

حیات جسمانی شیخ در سال ۶۱۸ هجری قمری به هنگام حمله مغول به پایان می‌رسد؛ اما حیات هنری و روحانی‌اش تا ابد الدهر باقی است و عطر کلمات عطار، همواره فضا را آکنده از خویش می‌گرداند. بی‌گمان این عطر به مشام هر که تا این زمان رسیده، از مریدان او گشته و ذکر لب‌هایش، "ای دل اگر عاشقی در پی دلدار باش" است.

عطار، در نزدیکی دروازه شهر، به دست سربازان مغول، جان به جان آفرین تسلیم کرد و افزون بر آن، تمامی آثار وی سوزانده شد و آثاری که اکنون از او در دست است، تنها آثاریست که قبل از حمله مغول به سایر شهرها برده شده بودند.

روحش قرین رحمت باد.

نمی‌دانم کلمات به سرعت چند کیلومتر در ساعت بر روی صفحه کاغذ می‌دوند تا مقصودم را به خاطرتان برسانند. به گمانم اگر سرعت نور را هم داشته باشند، از اینکه بخواهند تمام و کمال، حق مطلب را ادا نمایند، عاجزند؛ به دو دلیل: یکی آنکه قلم بنده لاجون است و دیگر اینکه اطلاعات زیادی از ایشان در دسترس نیست. آن طور که اطلاعات موجود در مورد سنایی، که یک قرن پیش از وی می‌زیسته، بسیار بیش‌تر از اطلاعاتی است که درباره عطار در دست داریم. اما شگفتا که چطور چنین شخصی توانسته است اقلیم پهناور و فضای لایتناهی شعر فارسی را تا سر حد اعلا در نوردد و چنین کم‌نام‌ونشان برای نسل‌های آتی به ارث رسد.

البته ناگفته نماند که آثار شیخ عطار به خوبی از خجالت این موضوع درآمده‌اند و عطار را به خوبی در حافظه تاریخ به ثبت و ضبط رسانده‌اند. در تقویم خورشیدی این سرزمین، ۲۵ فروردین روز بزرگداشت شاعر نیکونژاد و فرخنده پی‌نیشابوری است. به گمانم جدی‌ترین پارادوکس آنجاست که شعر فارسی در کمال استقلال خویش، ذاتا و ماهیتا به وجود عطار وابسته است.





# انسان ۲۵۰ ساله

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (قصص/۵)

هر ملتی، به باورها، به فرهنگ، به تاریخ، به دین و به هویت‌اش زنده است. اگر این‌ها را از او بگیرند، می‌میرد، بی‌جان می‌شود و در مقابل دشمنان سست و مغلوب می‌شود. در طول تاریخ، هر ملت استعمارگر و استثمارگری، برای نابودی ملل دیگر، در ابتدا این هویت را از آنان گرفته است. ملتی که از درون و از اعتقادات خود تهی شد، طعمه‌ی سهل‌الوصولی برای تجاوزگران خواهد بود.

ملت مسلمان و شیعه ایران، با فرهنگ و تمدنی غنی و با دین و مذهبی قابل افتخار و با انقلاب عزتمند خود، بیش از دیگر ملت‌ها مورد هدف دشمنانش در بکارگیری آن حربی هویت زدایی است. چرا که این ملت مشت استقلال را بر سینه‌ی آن غارتگران کوبیده است و درد این مشت و نقش الگویی‌اش برای سایر ملل آزادی‌خواه، آرکان وجودی‌شان را به لرزه درآورده است.

دشمنان ما خوب می‌دانند فرهنگ ایرانی اسلامی یعنی چه. خوب می‌دانند که این فرهنگ، آن انقلاب مهم را با آن آرمان‌های تاریخ ساز به وجود آورده است. یک ملتی با فرهنگ شهادت، با فرهنگ شجاعت، با فرهنگ علی (ع)، با فرهنگ حسین (ع)، چگونه مغلوب خواهد شد و سر تسلیم فرو خواهد آورد؟

استکبار جهانی، با ابزار قدرتمند رسانه برای دیگر کشورها اسطوره سازی می‌کند، قهرمان سازی می‌کند، خود را که بی‌هویت است، متمدن و با فرهنگ نشان می‌دهد؛ خود را قدرتمند و ناجی آنها نشان می‌دهد. به آنها می‌گوید: شما هیچ ندارید؛ شما ضعیف هستید. فرهنگ آن‌ها را، تمدن آن‌ها را، باورهای آن‌ها را بر باد می‌دهد و فرهنگ دلخواه خود را به آنان القا می‌کند تا آن‌ها را مطیع خود کند.

نسل جوان ما، آینده سازان این مملکت، مهم‌ترین نقش را در حفظ این هویت و باورها دارند. و اولین گام در این مسیر کسب آگاهی است. مطالعه تاریخ است. شناخت فرهنگ، دین و مذهب خود است.

در طول تاریخ بشریت، برترین انسان‌ها و کامل‌ترین‌شان، پیشوایان دین و مذهب ما، پیامبر اکرم حضرت محمد (ص) و خاندان پاک آن حضرت (ع) هستند. این انسان‌های کامل، بی‌شک الگویی حقیقی برای تمامی انسان‌ها در سرتاسر تمام جهان هستند.

بر ما از اوجب واجبات است که زندگی، اخلاق، منش، اهداف و آرمان‌های آن بزرگواران را مطالعه کنیم، بشناسیم و بشناسانیم. سیره‌ی سیاسی آنها را بدانیم که این امر، به ما هویت می‌دهد و ما را حفظ می‌کند. برای شناخت

و شناساندن این فرهنگ، باید همه‌ی ابزارهای رسانه‌ای را بکار برد. یکی از این ابزارها، کتاب است. ملتی که با کتاب مانوس است، در باورهای خود می‌اندیشد و تاریخ می‌خواند، هویت خود را حفظ می‌کند؛ و رویارویی با چنین ملت آگاهی دشوار خواهد بود.

در راستای این شناخت، مطالعه کتاب «انسان ۲۵۰ ساله» را به همگان پیشنهاد می‌کنم. این کتاب، دارای سه نسخه یا سه حلقه است. حلقه‌ی اول برای نوجوانان و دانش‌آموزان، حلقه‌ی دوم، برای عوام و دانشجویان و حلقه‌ی سوم با نگاهی تحلیلی‌تر و گسترده‌تر به تبیین زندگی آن انسان ۲۵۰ ساله از نگاه رهبر معظم انقلاب، آیت الله سید علی خامنه‌ای می‌پردازد. این کتاب مطالب گردآوری شده از سخنرانی‌ها و یادداشت‌های رهبری است، که خود با شناخت زندگی ائمه (ع) و درک مسیر و آرمان‌های ایشان و با تداوم راه ایشان در نقش رهبری جامعه مسلمان و شیعه ایران به خوبی به این مهم پرداخته‌اند.

همانطور که خود ایشان گفته‌اند: «باید یک انسانی را فرض کنیم که ۲۵۰ سال عمر کرده و در سال یازدهم هجرت قدم در یک راهی گذاشته و تا سال ۲۶۰ هجری این راه را طی کرده است». این انسان ۲۵۰ ساله با یک حرکت مستمر، یکپارچه و با هدفی مشخص که برپایی حکومت اسلامی، حکومت عدل الهی است، پیش رفته و با سیاست‌های گوناگون به اقتضای هر زمان و در دوران زندگی هر یک از ائمه (ع) به قامت تاریخ ایستاده است و تا سرانجام تاریخ هم خواهد ایستاد تا به آن هدف الهی خود برسد. این بزرگواران نور واحدی هستند که همه یک مسیر را تداوم بخشیدند.

در حلقه‌های این کتاب زندگی ائمه (ع) را از بُعد سیاسی و مبارزاتی آن، از زبان رهبری می‌خوانیم و به پاسخ بسیاری از سوالات خود در این زمینه دست خواهیم یافت. خواندن حلقات این کتاب و چنین کتاب‌های تبیین‌کننده‌ای به ویژه که از نگاه یک دانشمند و کسی که خود پیشگام در این مسیر است برای رسیدن به آن هویت سازنده، بر همه‌ی ما واجب است.

غربت ائمه (ع) به دوران زندگی این بزرگواران منتهی نشد، بلکه در طول قرن‌ها، عدم توجه به ابعاد مهم و شاید اصلی از زندگی این بزرگواران، غربت تاریخی آن‌ها را استمرار بخشید.

حلقه‌ی دوم این کتاب شامل ۱۵ فصل از زندگی پیامبر (ص) و آغاز این راه و آغاز زندگی این ۲۵۰ سال از سال یازدهم هجری یعنی بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص)، از سیره‌ی مبارزاتی امیرالمومنین علی (ع)، از وجود اثرگذار حضرت فاطمه (س)، از صلح امام حسن (ع) و از حماسه عظیم کربلا و رشادت امام حسین (ع) و یاران ایشان و از سیره‌ی سیاسی و مبارزاتی دیگر ائمه (ع) و تداوم زندگی این انسان ۲۵۰ ساله تا شهادت امام حسن عسکری (ع) و آغاز غیبت صغری و همچنین تبیین غایت این حرکت است.

بخوانیم، این فرهنگ را ترویج کنیم، این هویت را بدانیم و تا رسیدن آن هدف عظیم تاریخی و غایت حرکت آن انسان ۲۵۰ ساله، بمانیم.

والسلام



## ورود سینمای ایران به عرصه "سریع و خشن" سازی

اگر در سینما به تماشای این اثر بنشینید، بدون شک تصور می‌کنید که در سینمای هالیوود حضور دارید؛ در حال تماشای روایتی نفس‌گیر از تلاش نیروهای امنیتی ایران برای دستگیری عبدالملک ریگی. اگر با دیدن نام عبدالملک ریگی، به یاد «شبی که ماه کامل شد» افتادید، به شما اطمینان می‌دهم اصلاً نیازی به دل‌سردی نیست؛ به گونه‌ای می‌توان گفت این فیلم، تجربه تلخ روایت قبلی را می‌شوید و می‌برد. حال اگر به فیلم‌های اکشن و شخصیت‌های اصطلاحاً گنگ نیز علاقه دارید، برای خرید بلیت و تماشای این فیلم لحظه‌ای درنگ نکنید. اگر قانع شدید که امشب به سینما بروید، برویم که این فیلم را نقد کنیم!

ایرادی که به طیف گسترده‌ای از فیلم‌های اکشن وارد است، عدم پرداختن به ویژگی‌های درونی شخصیت‌ها و رفتار آن‌ها در کنار صحنه‌های اکشن است. خوشبختانه «روز صفر» در این طیف قرار نمی‌گیرد. در معدود سکانس‌هایی، شاهد تفکر و ایدئولوژی عبدالملک ریگی هستیم که مو به تن آدم سیخ می‌کند و بازی ساعد سهیلی آن را بی‌نظیرتر کرده است.



در تمام طول فیلم هم وادار به تحسین هوش و دقت مامور اطلاعاتی ایرانی هستیم. امیر جدیدی، شخصیتی به معنای واقعی کلمه، گنگ را بازی کرده که در لحظه لحظه این فیلم به ایرانی بودن خود افتخار می‌کند. از زوایای شخصیتی سیاوش، این مامور ایرانی، بیش از این نمی‌گوییم که فیلم برایتان خراب (spoil) نشود.

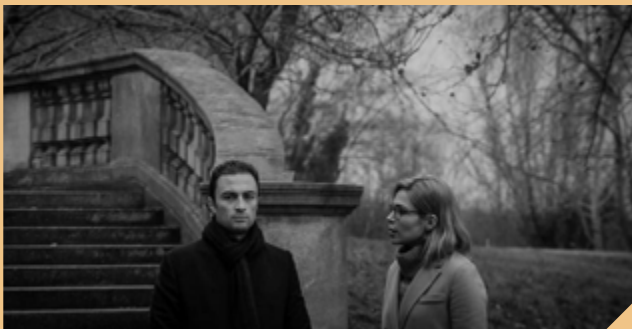


(فکر کردید تموم شد؟! نه بابا! هنوز با این یارو کار داریم) استدلال و راهبرد حل مسئله که توسط مغز متفکر عملیات به تصویر کشیده شده، باعث می‌شود از اکثر دیالوگ‌ها و سکانس‌ها به خوبی لذت ببرید و اول به عنوان یک انسان، سپس به عنوان یک ایرانی به ایده‌پردازی‌ها ببالید. خلاصه حتی اگر کل نشریه را هم در تحسین این شخصیت بنویسم کم است!



یکی دیگر از نکات قوت «روز صفر»، صحنه‌های اکشن آن است. نه در حد سری فیلم‌های سریع و خشن، تخیلی، اما به اندازه آن‌ها لذت‌بخش!

این نکته به خوبی در تریلر فیلم مشخص بود؛ برخلاف نکات قوت دیگر فیلم، این فیلم به شدت انتظارات را از اکشن سینمای داخلی بالا برده و این اتفاق خوبی است. امیدوارم بیش‌تر شاهد این گونه فیلم‌ها در سینمای داخلی باشیم که همواره چراغ پیشرفت را روشن نگه می‌دارند.



این قسمت : احکام درس و مشق آنلاین

**سوال:** اگر استاد، درخواست تغییر ساعت کلاس به زمان دلخواهش را داشته باشد، مخالفت دانشجویان آن کلاس چه حکمی دارد؟

**جواب:** باسمه تعالی؛ پشم است.

**سوال:** اینجانب دانشجویی هستم ۲۲ ساله. تکالیف دروس تخصصی این ترم، اجازه سر خاراندن هم به من نمی‌دهند. حال، استاد درسی مثل "کاربرد نقاشی در آموزش"، تکالیفی می‌دهد با عنوان: "کشیدن رنگین کمان با مدادرنگی ۱۲ رنگ" یا "تهیه مدل شماتیک از شهربازی با استفاده از کاغذ رنگی اکلیلی". تکلیف من چیست؟

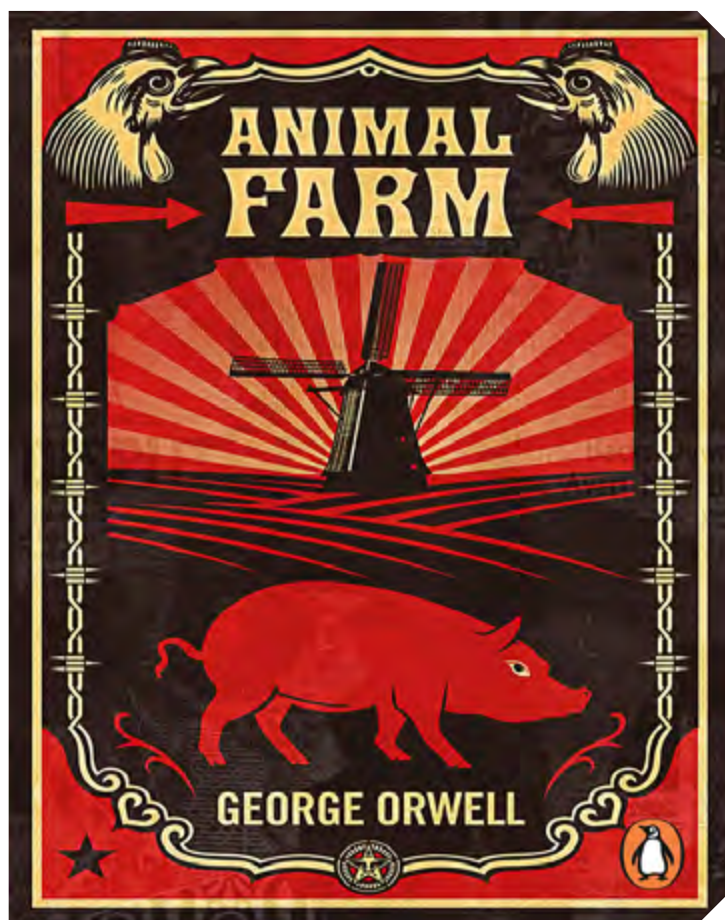
**جواب:** از آنجا که درس و مشق زیاد، قساوت قلب می‌آورد، انجام تمام این تکالیف مکروه است. احوط، دایورت کردن دروس تخصصی ولی کشیدن نقاشی هاست. علاوه بر این تکالیف، دعا و توکل بر خداوند نیز به فعال شدن طفل درونتان کمک خواهد کرد تا دیگر از خریدن مدادرنگی شرم نکنید.

**سوال:** حکم حمله سایبری به سامانه lms چیست؟

**جواب:** إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ. اگر به قصد و نیت لذت باشد، حرام است. اما اگر به نیت تعطیلی کلاس‌ها باشد، بر دو حالت است: اول، نیت تعطیلی برای رضای دانشجویان است؛ که دعای خیر در دنیا و روابط حسنه با فرشته‌ها در آخرت را به همراه دارد. دوم، نیت لغو کلاس برای راحتی اساتید است که در این صورت حمله او باطل بوده و کفاره آن انجام تکلیف ۳۰ دانشجو می‌باشد؛ اگر کفاره را ندهد، در برزخ، دهان گرامی‌اش توسط ۳۰۰ دانشجو آسفالت می‌شود.







Animal Farm is a satirical allegorical novella by George Orwell, first published in England on 17 August 1945. The book tells the story of a group of farm animals who rebel against their human farmer, hoping to create a society where the animals can be equal, free, and happy. Ultimately, the rebellion is betrayed, and the farm ends up in a state as bad as it was before, under the dictatorship of a pig named Napoleon.

I think that the most memorable and effective scene was when Napoleon called in his nine dogs to attack Snowball during their last debate together about the windmill. This is a key turning point in the book, because this scene shows Napoleon's first move towards his new government of the farm, which is communism. This action eradicates Snowball from his position of leadership, and gives Napoleon sole leader-

ship of the farm. Snowball is then shown as a traitor, a liar, and a thief. He is blamed when things go wrong. The reason this part is effective and memorable is because it's a key point in the book, and the rest of the book is shaped by it. The animals still follow Napoleon because he says that Mr. Jones will come back if they don't listen to everything he says. The animals hate Mr. Jones, so they will do anything so he doesn't come back to rule over them. Napoleon tells the animals that it was recently discovered that Snowball was working for Mr. Jones. Naturally, some animals don't believe him, and they brought up points such as how he fought bravely in the Battle of Cowshed. Napoleon also says that he believes that all animals are equal, but then establishes that only pigs can be in charge of the farm. That statement is very ironic, because it says that every animal is equal, but on the other hand, some animals are better than others. He even goes on to say that all animals are equal, but some animals are more equal than others. Napoleon uses the dogs that were taken from their mothers at birth to attack Snowball, uses them as his personal defense, and uses them to force his orders on everyone. This transformation of the innocent puppies into killing machines shows that anyone can take what is good, and turn it into evil to do malicious deeds.

Animal Farm is most famous in the West as a stinging critique of the history and rhetoric of the Russian Revolution. Retelling the story of the emergence and development of Soviet communism in the form of an animal fable, Animal Farm allegorizes the rise to power of the dictator Joseph Stalin. Animal Farm is an engaging eye-opening book that highlights the issues about betrayal, greed and inequality in human society.



# The Boy in the Dungeon

Javad Vosoughi Fard

There was a boy in a black and white dungeon, looking out through a small slit in the walls, cut like a line by a careless hand in the hard stone. The slit was so thin; he could barely see what was beyond. Through the wall, he could see flashes of colors, unimaginably bright in the stark cell: vivid blues, alive greens, reds in a variety of shades that he could barely name them. They were a thing of beauty, these colors; something divine, certainly not meant for the eyes of a simple boy in a dungeon. So, he closed his eyes, determined that he wasn't worth the beauty of the slit, the colorful arrays of light. Eyes closed. He shrank back in a corner, thinking about what had gotten him captured and enslaved in the first place. The problem was that he could not remember! It didn't matter how hard he tried; as far as he could remember, he was always a boy in a dungeon. No name, no date of birth, nothing. He remembered the day that the slit had appeared; an unusual day, when he felt a tingling sensation in his heart, a feeling like boiling water in his stomach. "A feeling?" he thought. He didn't know what that meant anymore. How unfortunate that he didn't; because the boy liked that day, the most remarkable day of his unremarkable life. He remembered digging his long nails in the stone, cutting it like a knife cutting butter, slicing the dark marble in half. That's when the colors started to shine. The boy, slouched like a sack of laundry in the corner, remembered that feeling now: anger and frustration, and most importantly, a willingness to act. He never really wanted to leave the dungeon, except for that one strange day maybe. It was cozy, as far as dungeons could be, and the walls were nice and beautiful in their own way. He liked those walls, so hard, so smooth, and so cold; oh, he loved the cold! Did he really? He didn't know. Again that confusion. He thought he had reached a conclusion, but no; his stupid brain didn't like conclusions. "Stupid, stupid boy!" he thought to himself, banging his fists on his head. "What are you thinking?" he thought, "Do you want to go back to that horrible place?" Where did that come from? A horrible place? What place? He didn't remember. HE DIDN'T REMEMBER! It was so frustrating. Anger. Frustration. Feelings? What is this nonsense? But the lights ... the colors; they tempted him. "People are ruthless, I'm telling you boy. That horrible, horrible place, don't you remember?" His brain seemed to be acting on his own, remembering things that he couldn't. Or ... things that he didn't want to. His memories seemed to be rushing back in a tangled mess of pictures and voices: people telling him to shut up, to listen, to act without thinking, not to have any opinions of his own; various faces shouting and screaming at him, telling him he's stupid, ugly, small, and insignificant. Voices and pictures; people; horrible disgusting people, shouting at the top of their lungs, putting their hands up in the air, or whispering daggers in his ears. People

he didn't want to know; people he detested; people who taught him to loathe himself. The boy, shocked from all these memories that he had suppressed for so, so long, numbly remembered that horrible place, that thing of darkness, the "real world". He remembered himself, willingly putting up the walls, building the dungeon, that small cell, to protect himself against that horrible place. He cried and cried, hands pounding on the hard stone in agitation. His movements caused a dozen new slits to open, color bursting out of the seams, blindingly bright, even through his closed eyelids. He didn't want to remember, and yet, he did. "The real world", the boy murmured, something he had forgotten he could do. The words tasted bitter in his mouth, but he let the taste sink in a little. He could taste an odd sweetness at the end of his tongue. An odd thing, this real world. Full to the brim with hatred, yet still, there is that strange sweetness to it. Slowly, he opened his eyelids, eyes straining to see in that dazzling light, coming through the countless slits. His eyes adjusted after a moment, and for the first time, he could see the cell: a cube, built out of sharp stones, filthy and smelly. The boy couldn't remember that the place had ever smelled before, but there it was. He could not believe that he had been living in such an ugly, smelly, filthy place for such a long time! The filth smelled of his own sorrows, his self-loathing and above all, his inability to comprehend that he, of all people, did matter. All this time, the hatred that others had instilled within him, has been slowly choking him to death, suffocating his feelings. He suppressed a shudder, and with a start, he realized that his hands were trembling. He no longer loved the place. In fact, he was on the verge of throwing up. He could stand this dumpster of his own making no longer. Slowly, he rose up, steadying his trembling body. Standing in the middle of the cell and reflecting that magnificent light, he could not believe that finally, he had reached a resolution. The boy gathered all the feelings of anger and frustration that he could muster, and with that force, he attacked the walls. The stone walls teared down like a sheet of paper, brilliant light blinding him. The whole sensation was overwhelming. He could breathe -something that he seemed to have forgotten to do. He could hear the sounds of nature, and most importantly, he could feel. He could feel something warm and fuzzy inside him; something reassuring: happiness. The boy was free; free of all those people who treated him as something to be ignored and dismissed, and free of his own hatred, making everlasting walls around him. He took a deep breath, slowly exhaled and with that, he let go of all his piled-up hatred. Finally, he opened his eyes to see the world for the first time.

## A reminder to celebrate your self-worth

You don't need to be polished by the words of others, for you're not a speckles statue. You are you; always whole, always true, even when you think you lack. So, remember that, and nothing else.



# Useful Games in Teaching English

Mahdi Aliyari

One of the ways that English could be taught is through games. Apart from increasing social skills and strengthening teamwork spirit, games have a tendency to attract the students' attention more than any other method. The game factor makes the process of learning appealing to the students to a degree that they prefer this much more than the usual boring teaching ways. On the other hand, the game provides an atmosphere in which failure isn't a setback but rather a motivation to continue the game and in the meantime, have an efficient learning experience. Here, some useful games in English teaching will be introduced:

## Spin Zone

Pair the students and give each pair a top. Let them spin the top. One student should call out as many new sentences as he can before it stops spinning. His partner must keep count. The student who makes the most sentences correctly wins. For a simpler version of the game, students can say single words instead of full sentences.

## Broken Telephone

Divide the class in half. Form two lines. Make sure the teams are of an even size. The odd student can "help" you. You can whisper the same message to the first person in each group. Then the game begins. Each student must whisper the message to the person next in line. The last one to get the message must repeat it out loud. The first team to repeat the message correctly wins the round.

## Disaster

Ask the class to imagine that a terrible disaster has befallen everyone at the school. Ask them to each write a letter in which they describe the event and how they responded. For example, they may write: I ran out to the front door and turned left. I kept going straight ahead to the car park. I looked at the tree on fire. Then, I crossed the street.

## Call My Bluff

Write an obscure word on the board and four definitions for it or four sentences containing for it. Three should be wrong and the other correct. For example, with the word "angst" writes out four "definitions" or four sentences containing the word. For example: 'To angst is a verb, the action of falling in love with someone'. In a sentence you could say "The boy angsted his best friend and she felt they could no longer be friends." And, "The angst of the patient drove the dentist from the room." The students must then read the definitions and decide whether they are true or false, or whether they are used correctly in the sentences or not. This game can also be played in smaller groups of three or four. Each group will need its own dictionary.

## Suppose That

This game helps to improve fluency. The teacher would say: "Suppose that ..." and create a scenario. The student should explain how they would respond in that situation.

The game could go like this:

"Suppose that you accidentally bump into someone you owe \$25,000 to?

What would you say to him?"

Allow for response.

"Suppose that you discover that your car has been stolen from your driveway? What would you do?"

The games are based on the book *ESL Classroom Games: 180 Educational Games and Activities for Teaching ESL/EFL Students*







راههای ارتباطی :



rasam.bfu



rasam\_bfu



rasam\_bfu



09130831618